

روزنوشت‌های جلال آل احمد از سفر به سرزمین روس‌ها

# گشت و گذار در شوروی همراه با آقا جلال



احسان سالمی

روزنامه‌نگار

جلال آل احمد یعنی سادگی و صمیمیت در نوشتن؛ نویسنده‌ای با متن‌هایی به شدت روان که نه برای به رخ کشیدن قدرت کلام و قلم خود، بلکه برای بیان شفاف‌تر احساسش به مخاطبی که نوشته‌هایش را می‌خواند، سعی می‌کند ساده، اما دقیق و ذره‌بینی همه چیز را توصیف کند.

## اطلاعات فوری

عنوان: سفر روس  
نویسنده: جلال آل احمد  
ناشر: نشر فردوس  
تعداد صفحات: ۳۲۸  
قیمت: ۲۶ هزار تومان  
پیش‌بینی زمان مطالعه: ۷ تا ۹ روز

بدون آن که فراموش کند، پس از مدتی در قالب یک سفرنامه منتشر کند.

یادداشت‌های جلال از این سفر با وجود آن که بیشتر به توصیف شوروی آن سال‌ها و حکومت کمونیستی آن اختصاص دارد و علی‌القاعده در روزگار کنونی و دوران ساخت سریال‌هایی پر سروصدا همچون «چرنوبیل» درباره شوروی قبل از فروپاشی، دیگر نباید جذابیت چندانی برای مخاطبان امروز داشته باشد اما واقعیت آن است که نثر آقا جلال آن قدر جذاب هست که نگذارد کهنگی اطلاعات در روزگار ما، مانع خواندن و لذت بردن از این اثر شود.

روزنوشت‌های آقا جلال از سفرش به شوروی سابق یا همان روسیه فعلی، یکی از بهترین متن‌های توصیفی به‌جا مانده از این نویسنده است. یک سفرنامه پروپیگمان که شما را از گوشه و کنار ایران می‌کند و به قلب خیابان‌های مسکو، لنینگراد، باکو و تاشکند دهه ۴۰ شمسی می‌برد. جلال آل احمد که در سال ۱۳۴۳ به دعوت انجمن فرهنگی ایران و شوروی و برای حضور در هفتمین کنگره مردم‌شناسی مسکو به روسیه رفته بود، یادداشت‌های خود از این سفر را در قالب ۱۷۰ صفحه یادداشت‌های رمزی و کدگذاری شده به ایران آورد تا بتواند بخش‌های مهم سفرش را

## درباره يك تفاوت فرهنگی در دو شهر مهم روسیه روسیه، لنینگراد یا مُسکوی؟!



جلال مثل یک مردم‌شناس حقیقی سعی کرده تا با دقت بر آداب و رسوم و فرهنگ‌های مردم هر شهر و منطقه، تصویری واقعی از سنت‌ها و فرهنگ آن دوره مردم مناطق مختلف شوروی در اختیار مخاطب نوشته‌هایش قرار دهد. اتفاقاً جلال در این مسیر از این که نقد کند و رفتارهای غلط را به چالش بکشد هم ترسی ندارد؛ در یکی از نوشته‌های انتقادی او در این سفرنامه می‌خوانیم: «اگر قرار باشد روسیه را به معیار لنینگراد بسنجیم یک اروپاست و اگر به معیار مسکو

بسنجیم ادای آمریکاست و اگر با دیگر نقاط که نمی‌دانم... شاید رفتیم و دیدیم. با این که من آخر از خود این لنینگراد هم چیزی نفهمیدم. برای شناختن یک شهر باید پیاده زرع و پیمانش کرد که ما وقت نکردیم و باید با مردمش گپ زد که ما زبان نمی‌دانستیم. ولی این جورها که می‌نماید اینجا بیشتر «کوسموپولیت» (معادل فارسی این لغت جهان‌وطن می‌شود) هستند تا مسکو. کوچک‌ترین خدمتکارها سعی می‌کند فنارسه‌ای [فرانسه] یا انگریزی [انگلیسی] اکی بلغور کند. ولی در مسکو جز روسی خبری نبود، یعنی که وقار مرکزیت عالم خلقت در دومی و سبکسری فرار از مرکز در اولی؟ ولی آخر «لنین» گراد اینجاست نه مسکو.»

از آب و هوای متغیر تا خیابان‌های تمیز مسکو

## عادت‌های که نشان می‌دهد غریبه هستی!

جلال آل احمد در این سفر نسبتاً طولانی بارها در ارتباط با آب‌وهوای مناطق مختلف شوروی و برخی از پدیده‌های تازه‌ای که در این سرزمین دیده، نوشته است. او در ارتباط با آب‌وهوای مسکو و یکی از تجربیات جالبش در این سفر می‌نویسد: «دیگر این که هوا حسایی متغیر است. به خصوص برای ما که غریبه‌ایم و نمی‌دانیم چه بپوشیم. داری از دم‌گرمای می‌پزی که یک‌مرتبه باران می‌گیرد. در این سه چهار روزه بیش از ده بار باران داشته‌ایم. اصلاً آفتابی نیست تا به عینک دودی احتیاجی باشد و به عادت قراضه تهران (با آن آفتاب) همچنان با عینک دودی به چشم، آدم نخود توی آش را می‌ماند. در مسکو یک عادت غریبه بودن عینک آفتابی داشتن است. دیگر این که خیابان‌ها را با ماشین می‌روند و ماشینش عین یک تانک کوچک. با غلطکی پرزدار و بزرگ در عقب و دو تا کوچک‌تر در پهلوها و پرزها از سیم. زباله‌دان گله به گله نهاده. گلدان مانند و سنگین و کوچه و خیابان روی هم رفته بسیار تمیز.»



## دل‌نگران نابودی زبان و فرهنگ‌های محلی روس‌ها و غسل تعمید استعمار!



راوی «سفر روس» گریزی هم به نابودی فرهنگ و ادبیات محلی فرهنگ‌هایی زده که زیرسلطه روس‌ها قرار داشته‌اند. او در یادداشت‌های سفرش در تاشکند در ازبکستان می‌نویسد: «این طور که پیداست اینجا فرهنگ و ادبیات محلی، دیگر نوعی رابطه نیست. نوعی زینت است. وسیله تظاهر است. زیر جل همه چیز را روسی دارد می‌پوشاند، اما تظاهر به دموکراسی و ولایت شوراه... هیچ دلم نمی‌خواهد حکم کلی کنم. اما مگر می‌شود سکوت کرد؟ مثلاً این لباس محلی زنان ازبک که ابریشمی است و نقش دویده درهم دارد و ما از مشهد می‌خریم برای روی لحاف و یک بار که شستی عین تافته چاک‌چاک می‌شود.

خوب، پارچه قشنگی است اما همه یکسان می‌پوشند و از سنت تنها همین باقی مانده؟ و دیگر یک زبان سر و ته شکسته و انباشته از لغات روسی. آن هم فقط برای مصرف داخلی. روس‌ها قبل از همه دول بزرگ فهمیدند استعمار را چه جوری غسل تعمید بدهند. به اسم ولایت شوراه و با ظاهری آراسته و در حضور مجلس و پارلمان و شخصیت‌ها و لباس محلی، زیرآب هر چه فرهنگ و ادب و راه و رسم محلی است را زدند و حالا پُر می‌دهند که فلان نویسنده روس سالی ۲۰۰ میلیون نسخه از کتابش فروش می‌رود. فرهنگ و شخصیت اصلی را از تمام این جمهوری‌های برادر گرفته‌اند و در عوض به آنها خانه و پنکه و کانال و راه‌آهن داده‌اند...»